



«فمن الإيمان ما يكون ثابتاً مستقراً في القلوب ومنه ما يكون عوارضاً بين القلوب والصدور الى اجل معلوم». بعضی از ایمان‌ها در دلها ثابت و برقرار است و بعضی دیگر بین دلها و سینه‌ها بصورت عاریه و تا مدتی معلوم محدود، قرار دارد.

### حقیقت ایمان

حقیقت ایمان، رسوخ اعتقاد به خدا و نبوت و معاد و عدل و امامت و سایر شئون اسلام در قلب انسان است. ایمان از ماده امن است، چون اعتقادی که انسان بدست می‌آورد موجب امنیت و آرامش خاطر وی می‌گردد. در آیه شریفه می‌خوانیم: «الایذ کر الله تظلمین القلوب»<sup>۱</sup> - همانا با یاد خداوند دلها آرام می‌گیرند. و این آرامش و اطمینان خاطر بدینجهت است که: آن کسانی که به یاد خدا هستند، دل‌های خود را به یک کانون قدرت بی‌پایان بسته‌اند که آرامش و سکون به آنها می‌بخشد و لذا حوادث و مشکلات روزگار آنان را نمی‌لرزاند و از پای در نمی‌آورد و نگران نمی‌سازد.

در باره حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه، با آن همه حوادث و مصیبت‌هایی که بر آن حضرت وارد شد و هر یک به تنهایی کوهی را می‌لرزاند، راوی (حمید بن مسلم) گوید:

«قوالله ما رأیت مکتوراً قط قد قتل ولده وأهل بینه وأصحابه أرضاً جاشاً ولا أمضی جناناً منه علیه السلام»<sup>۲</sup> - بخدا قسم هرگز ندیدم مصیبت زده‌ای را که فرزندانش و اهل بیتش و یارانش کشته شده باشند، و او را آرامتر و قلبش محکمتر از آن حضرت باشد.

در قرآن آمده است: «با أيتها النفس المطمئنة ارجعي إلى ربك راضية مرضية، فإدخلي في عبادي وأدخلي جنتي»<sup>۳</sup> - ای نفس مطمئن و آرام! به سوی پروردگار خود که توبه او خشنود و او از توراتی است باز گرد و آنگاه در صف بندگان خاص من در آی و در بهشت برین داخل شو.

در برخی از روایتها آمده است که مصداق این آیه شریفه، حضرت سیدالشهداء علیه السلام است.

در هر صورت، اعتقاد به خدا و ارتباط به کانون قدرت، سبب امنیت و آرامش خاطر انسان می‌شود و به این اعتبار، به آن «ایمان» می‌گویند. ایمان در اصل «ائمان» بوده است از باب افعال و از ماده امن بمعنای امنیت و آرامش خاطر.

## درس‌هایی از نهج البلاغه

آیت الله العظمی منتظری

# درجات ایمان

خطبه ۲۳۱ - قسمت اول

«وَمِنْ خُطْبَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:»

فَمِنْ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتاً مُسْتَقِراً فِي الْقُلُوبِ ، وَمِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِضاً بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ ، فَإِذَا كَانَتْ لِكُلِّ بَرَاءَةٍ مِنْ أَحَدٍ قَفِيضَةٌ حَتَّى يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ ، فَيَعْدَ ذَلِكَ يَفْعَلُ حَذَّ الْبَرَاءَةِ وَ...

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۸۹ از نهج البلاغه با شرح محمد عبده یا ۲۳۱ با تفسیر فیض الاسلام در باره مراتب و درجات ایمان بحث می‌کنند. در این خطبه آمده است:

اکنون حضرت ایمان را به دو قسم تقسیم می‌کنند: یکی ایمانی که ثابت است و در دل ریشه دارد و این همان ایمانی است که از روی برهان و دلیل محکم و مستقن می‌باشد، مانند اینکه انسان چیزی را خودش مشاهده کرده باشد و هیچ شک و تردیدی در آن نداشته باشد.

در روایت است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از کسی پرسید:

«كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟» چگونه صبح کردی و در چه حالی هستی؟

او در پاسخ گفت: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوفِقًا». ای رسول خدا!

صبح کردم در حالی که به حالت یقین هستم.

حضرت فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟». هر

یقینی را حقیقتی است، پس حقیقت یقین تو چیست و یقینت در چه حدی است؟

او ضمن پاسخ به این پرسش پیامبر اکرم «ص» عرض

می‌کند: «... وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَسَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ

وَيَتَعَارَفُونَ عَلَى الْأَرَايِكِ مَتَكِبُونَ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا

مُعَذَّبُونَ مُضْطَرِّحُونَ...»... انگار به اهل بهشت نگاه می‌کنم که

چگونه در بهشت از نعمتهای الهی برخوردارند و بر کرسی‌های تکیه زده‌اند و گو یا به اهل

جهنم می‌نگرم که چگونه در آن شکنجه می‌شوند و فریاد و ناله می‌کنند.

در اینجا بود که حضرت فرمود: «هَذَا عِبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ

این بنده‌ای است که خداوند قلبش را با ایمان نورانی ساخته است.<sup>۱</sup>

آری! چنین شخصی که ایمان در قلبش رسوخ دارد و ثابت و

مستقر و ریشه دار است، هرگز با تشکیک‌ها و شبهات از دلش

بیرون نمی‌رود و حوادث و مشکلات هر چند زیاد باشد، در

ایمانش خللی ایجاد نمی‌کند. و به آنچه اعتقاد دارد از صمیم

دل اعتقاد دارد که هرگز از آن منحرف نمی‌شود و شبهه‌ها او را

متزلزل نمی‌سازد. در قرآن می‌خوانیم: «بُنِيَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا

بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»<sup>۲</sup>. خداوند مؤمنان را با

عقیده ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت پایدار و پابرجا می‌دارد. آن کسی

که ایمان در دلش رسوخ دارد و عقیده دارد که «لَا مَوْثِقَ فِي الْوُجُودِ

إِلَّا اللَّهُ». هیچ کس جز خداوند نمی‌تواند در هستی تأثیر بگذارد، چنین

کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را برآستی باور دارد، در دم مرگ هم بر

همین عقیده پابرجا خواهد بود و در آخرت هم همین عقیده را

خواهد داشت و این عقیده را به هیچ وجه از او نمی‌توان گرفت،

این یک نوع از ایمان بود که در دل استقرار دارد و در هر شرایطی

از دل بیرون نرود.

### ایمان عاریه‌ای

و اما قسمت دوم، آن ایمان عاریه‌ای است که ثابت ندارد و با اندک شبهه یا حادثه و پیشامدی از دل بیرون می‌رود و متزلزل در آن پیدا می‌شود.

«عوارِی» - جمع عاریه است (به تشدید «یا») ولی در

ضرورت شعر گاهی عاریه بدون تشدید «یا» تلفظ می‌شود که

جمع آن «عوارِی» با تخفیف «یا» می‌باشد ولی اصل ریشه

لغوی آن با تشدید «یا» است.

در هر صورت دو معنا برای آن ذکر کرده‌اند: ۱- عَوْرَةٌ تَعَاوَرَتْ

الشَّيْءَ يَا إِشْتَوَرَتْ الشَّيْءَ بِمَعْنَى دَسْتِ بَدَسْتِ كَرْدَنِ چیزی گویند.

تَعَاوَرَةٌ: یعنی آن را دست بدست گردانند. و به این معنی،

«عاریه» در اصل «عوریه» بوده که واو حرف عله متحرک ماقبل

مفتوح، قلب به الف کرده‌اند، «عاریه» شده است.

۲- از ماده «عَارَ» باشد بمعنای خجالت که در این صورت

«عاریه» منسوب به آن می‌شود و معنایش این است که عاریه

گرفتن چیزی، خجالت و شرم می‌آورد زیرا تا انسان ناچار نباشد،

چیزی را به عاریه نمی‌گیرد، پس اصل «عاریه»، عوریه است

یعنی چیزی که از دستی بدستی بگردد یا اصل آن «عَارَ» است

یعنی منسوب به ننگ و عار.

در هر صورت، ایمان عاریه‌ای، ایمانی است که در دل ثابت

نیست بلکه همچنان بین دل و سینه در حال متزلزل است و با

اندک چیزی زائل می‌شود.

اینکه حضرت می‌فرماید: این ایمان بین دل و سینه است و

ثبات ندارد، گویا می‌خواهد بفرماید هنوز در دل جای نگرفته بلکه

همچنان به حالت شک و تردید، در سینه می‌گردد. البته معلوم

است که مقصود از دل، آن عضوی نیست که مرکز خون است و

خون را به بدن منتقل می‌سازد بلکه مقصود، جان و روان و روح

انسان است که جایگاه ایمان می‌باشد ولی چون قلب، کانون

بدن است، در اینجا به صورت کنایه از روح به‌قلب تعبیر شده.

این ایمان متزلزل در یکی از آیات قرآن چنین بیان شده است:

«وَمَنْ النَّاسُ مَن يَتَّبِعُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِن أُصَابَتْ خَيْرٌ اٰظْمَانٌ بِهِ وَإِن

اُصَابَتْ فِئْتَةٌ اَنْقَلَبَ عَلٰی وَجْهِهِ خَيْرٌ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْحُسْرَانُ

الْمُبِينُ»<sup>۳</sup> از جمله مردم کسی است که خدا را با یک حرف (در زبان و



به صورت ظاهر) می‌پرستد و هنگامی که یک خیر و خوبی به او رسید، آرامش پیدا می‌کند و هرگاه بدی و آفتی به او برسد، (از خدا) روی بر می‌گرداند، او دنیا و آخرتش را از دست داده است که این همان زیان آشکار و ظاهر است.

آری! ایشان که ایمان ثابت ندارند و ایمانشان عاریه‌ای و مدّت دار است به این معنی که گاهی در دل جای می‌گیرد و گاهی در اثر یک شبهه یا یک حادثه و پیشامد از دل بیرون می‌رود، اگر همواره خوبی و خیر به آنان رسد آرامش خاطر دارند ولی اگر خدا خواست آنها را امتحان کند و پیشامدی برای آنان رخ داد، از خدا روی بر می‌گردانند و سخنان کفرآمیز بر زبان می‌رانند.

### ایمان تقلیدی

نسخه‌های موجود نهج البلاغه، همین دو قسم از ایمان را نقل کرده‌اند ولی گویا نسخه‌ای که نزد ابن ابی الحدید بوده، ایمان را به سه قسمت تقسیم کرده است: در شرح ابن الحدید آمده است:

«من الايمان ما يكون ثابتاً مستقراً في القلوب ومنه ما يكون عوارتي في القلوب ومنه ما يكون عوارتي بين القلوب والصدور». یکی از اقسام ایمان، آن است که ثابت دارد و در دل مستقر است و قسمت دوم آن ایمانی است که در دل، عاریه است و سوم ایمانی است که بین دل و سینه در حرکت است.

ابن ابی الحدید، پس از ذکر این جمله اتمام می‌گوید: به حساب مراتب، آن ایمانی ثابت و مستقر است که از روی دلیل و برهان قطعی باشد که دیگر قابل تزلزل نیست و آن ایمانی که در دل عاریه است، ایمانی است که در اثر استدلالهای خطایی و جدلی و امثال آن، برای انسان حاصل می‌شود و پایه‌اش به محکمی آن ایمانی که از روی دلیل و برهان قطعی باشد، نیست و سوم ایمان تقلیدی است که مردم آن را از پدر و مادر و جامعه می‌گیرند بدون اینکه از استدلال برهانی یا حتی استدلال جدلی و خطایی برخوردار باشد.

در هر صورت، ایمان مراتب و درجات دارد و استعدادها هم در پذیرش ایمان تفاوت دارند. پس باید از خدا بخواهیم که ایمان ما را تا دم آخر برای ما حفظ کند و خدای ناکرده مانند بلغم با عور

نشویم که با آن مراتب تقوی و زهد و عبادت، عاقبت منحرف شد و دیگران را هم به انحراف کشاند.

در روایت است که شیطان در دم آخر از سه دسته، ایمانشان را می‌گیرد و باید پناه برد به خدا که ما را جزء این سه دسته قرار ندهد. اینان عبارتند از حسودان و آنان که پدر و مادر از آنها راضی نیستند و شاربان خمر. (حسود و عاق والدین و دائم الخمر).

### مرزبیزاری جستن

«فإذا كانت لكم براءة من أحد ففوه حتى يحضره الموت، فعند ذلك يقع حد البراءة» پس هرگاه خواستید از کسی بیزاری بجویند، صبر کنید تا مرگش فرا رسد، چرا که مرگ مرزبیزاری است.

این نکته بسیار مهمی است که حضرت روی آن تکیه کرده است. حضرت ما را سفارش می‌فرماید که درباره هیچ کس قضاوت کامل نکنیم و فوراً از او و کارهای زشتش بیزاری نجوئیم زیرا ممکن است در آخرین ایام عمر توبه کند و به خدا باز گردد ولی اگر کسی با همان حال بد و با اعمال بد تا دم آخر بود و هرگز پشیمان نشد و با حال فساد و تباهی مُرد، آن وقت جا دارد از او بیزاری و تبری جوئیم و او را لعن و نفرین کنیم. البته از کارهای بد او چه در حال زندگی و چه پس از مرگ. باید تبری بجوئیم ولی از خود شخص تا زنده است نباید بیزار شد، چرا که ممکن است در واپسین لحظات زندگی به خود آید و چه بسا گذشته فاسدش را جبران نماید.

در این قسمت از نهج البلاغه درس بزرگی است برای جوانان پرشور و انقلابی که گاهی در اثر شور انقلابی تندبپهانی دارند و قضاوت‌های نابجایی نسبت به اشخاص می‌نمایند. اگر کسی را می‌بینی ضد انقلاب است، بجای اینکه فوراً او را لکه دار کنی و لعن و نفرین نمائی و از جامعه طرد کنی، کوشش کن او را هدایت و راهنمایی کنی شاید برای او سوء تفاهمی رخ داده و شاید در اثر تبلیغات ناروای رسانه‌های گروهی و منافقین و عمال آنها در داخل و خارج، نسبت به انقلاب کج فهمی داشته باشد، پس باید از اول او را ارشاد و هدایت نمود و اگر هیچ مؤثر واقع نشد و با همان حال به هلاکت رسید، آن وقت جا دارد او را لعن و نفرین نمائی و از او برائت و بیزاری جوئی.

بقیه در صفحه ۳۱

## بقیه از درجات ایمان

در روایت آمده است: از عمل انسان فاسد بیزاری بجوئید ولی از خودش بیزاری نجوئید.

بنابراین، در مورد افراد با ایمان، اگر گاهی لغزش و انحرافی در آنان پیدا شد و نسبت به انقلاب خدای نخواستہ بدبین شدند، نباید فوراً آنها را لعن و نفرین کرد بلکه باید از کار آنها و سخنان آنها بیزاری جست ولی در مورد خودشان طبق فرموده امام نباید عجله کرد بلکه به آنها مهلت باید داد شاید در ایمان قلبی آنها ثبات و پایداری پیدا شود و از کردار و گفتارهای باطل خویش پشیمان گردند و به خدا و اسلام و انقلاب باز گردند، اما اگر تا آخر عمر، ایمانشان نجاتشان نداد و همچنان در حال فساد و تباهی و ضدانقلابی ماندند تا از دنیا رفتند، آنجا دیگر سزاوارند که از آنان تبری جست.

در نهج البلاغه مرحوم سید حبیب الله خوئی، روایتی نقل شده است که: اسامه بن زید از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در

یکی از جنگها مأموریت یافته بود، او در این جنگ یک نفر یهودی را به نام مرداس با اینکه شهادتین بر زبان خود جاری ساخت به قتل رساند، وقتی که حضرت رسول «ص» خبردار شد، خیلی ناراحت شد و به اسامه بن زید اعتراض شدید کرد که چرا با این که آن مرد یهودی شهادتین را بر زبان جاری ساخته، به قتل رسانده است؟

حضرت به اسامه فرمود: «افلا شققت الغطاء عن قلبه»؟ پس چرا پرده دلش را نشکافتی تا ببینی در دلش چه می گذرد؟ یعنی: تو که از قلب او خیر نداشتی، صرف اینکه قبلاً یهودی بوده دلیل نمسی شود که در همان حال تغییری در قلب و روح او صورت نگرفته باشد؟

پس فرمود: لا ما قال بلسانه قبلت ولا ما كان في نفسه علمت. نه آنچه به زبانش گفته بود پذیرفتی و نه آنچه در دلش می گذشت دانستی؟! پس توحق نداشتی او را بکشی.

ادامه دارد

- ۱- سوره رعد آیه ۲۸. ۳- سوره فجر آیه ۳۰. ۵- سوره ابراهیم آیه ۲۷.
- ۲- ارشاد مفید ص ۲۴۱. ۴- کافی ج ۲ ص ۵۳. ۶- سوره حج آیه ۱۱.

## بقیه از آفرینش...

است که اشاره به این است که تمام پدیده ها تحت اداره و حفظ و قیمومیت او می باشند.

اگر کسی جلو آینه بایستد عکس او در آن منعکس می گردد ولی آن عکس درست تابع او است پس اگر او بخندد، و یا بنشیند، آینه تمام حرکات او را کاملاً در خویش منعکس می سازد. موجودات هم به نظیر انعکاس در آینه است. ولذا در سوره «یس» می فرماید: «انما امره ان یراد شیئاً ان یقول له کن فیکون» همانا فرمان خداوند چون اراده آفرینش چیزی را نماید بمحض اینکه گوید، موجود باش بلافاصله موجود می شود. تمام موجودات وابسته به امر او است، هرگاه بفرماید: «باش» وجود پیدا می نمایند و چون بگوید «نباش» نیست و نابود می شوند.

## خداوند علی کبیر

«وان الله هو العلیّ الکبیر».

در جمله قبل حقیقت ذات مقدس پروردگار روشن شد و در این آیه می فرماید: خداوند از هر چیز برتر و از هر توصیف پاک تر است، پس «العلی» یعنی مقام او بالاتر از اوصافی است که دیگران دارا هستند،

و «الکبیر» یعنی صاحب تمام کمالات است.

این دو صفت اشاره به صفات ثبوتیه و صفات سلبیه پروردگار است که در علم کلام مطرح گردیده است، صفات ثبوتیه، یعنی صفات جمال الهی که در خدا وجود دارد، مانند، حی، عالم، سمیع، بصیر و غیره و صفات دیگر موجودات، نشأت گرفته از این صفات ثبوتیه او می باشد. بخش دیگر از صفات خداوند، صفات سلبیه است، آنچه را که در خداوند نبوده و ذات مقدس از آنها پاک و منزّه می باشد.

نه مرتکب بود و جسم نه مرئی نه محل می شریک است و معانی توغنی دان خالق تشکیل یافته از اجزا و اعضا نیست و نه مانند ما دارای جسم است، و نه دیده می شود و نه محل حوادث است که حادثه ای بر او وارد شود و حرکت و سکون و قلب و انقلاب بر ذات مقدس عارض نمی گردد، شریکی برای او نبوده و مکانی انتخاب نمی نماید، اینها صفات سلبیه خداوند است، و خدا برتر و بالاتر از این است که به این اوصاف متصف باشد، پس «العلی» اشاره به چنین صفاتی است و «کبیر» اشاره به صفات ثبوتیه الهی است و جمال هر موجودی جلوه ای از تجلی جمال «الله» می باشد.

- ۱- سوره لقمان آیات ۲۸-۲۹. ۴- سوره حج آیه ۳۶. ۶- سوره لقمان آیه ۳۱.
- ۲- سوره زمر آیه ۶۸. ۵- سوره تکویر آیات ۱-۲. ۷- سوره یس آیه ۸۲.
- ۳- سوره یس آیه ۵۱.